

## مطالعه تطبیقی روایاتی از تدفین اقوام سکایی در شاهنامه با آثار تدفینی گورستان خرم آباد مشگین شهر

قاسم مهرآور گیگلو\*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

رضا رضالو\*\*

دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. (نویسنده مسؤل).

یحیا ایرملو\*\*\*

دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۰

### چکیده

شاهنامه فردوسی را می‌توان به عنوان یکی از منابع ارزشمند در مورد آداب، رسوم و آیین‌های مختلف جوامع کهن ساکن در سرزمین‌مان به شمار آورد. یکی از این آیین‌ها، مراسمی است که پیرامون مرگ شاهان و پهلوانان بزرگ در مورد آن‌ها سخن به میان آمده است. بر اساس پژوهش‌های انجام گرفته، از آنجایی که برخی از پهلوانان و شاهانی که فردوسی در مورد آن‌ها سخن به میان آورده، از تیره اقوام سکایی بودند، بر همین اساس، در این پژوهش با توجه به اشاراتی که در مورد مرگ این پهلوانان و شاهان صورت گرفته، به بررسی تطبیقی چگونگی تدفین این افراد با نمونه‌ای نادر و نویافته از این‌گونه تدفین‌ها در ایران پرداخته شده است. تدفین‌های اقوام سکایی گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر استان اردبیل که به تازگی مورد کاوش علمی باستان‌شناسان قرار گرفته است، تا حدودی بسیار با سروده‌های فردوسی در مورد تدفین پهلوانان سکایی مطابقت دارد. چگونگی برپایی آرامگاه‌های باشکوه پهلوانان سکایی که فردوسی آن‌ها را توصیف نموده است، می‌توان با یافته‌های گورهای سلطنتی گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر

\* . mehavar\_g@yahoo.com

\*\* . reza\_rezalo@yahoo.com

\*\*\* . yahya\_ayramloo@yahoo.com



متصور شد. در هر دو زمینه، در کنار ویژگی آرام‌گاه‌ها، به وجود اسب در کنار افراد مدفون اهمیتی ویژه داده شده است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، پهلوانان و شاهان سکایی، گورستان خرم‌آباد مشگین-شهر، تدفین اسب.



## مقدمه

این پژوهش، مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای مبتنی بر دانسته‌ها و داشته‌های ادبی و نویافته‌های علمی باستان‌شناختی است؛ مطالعه‌ای که در نوع خود از اولین پژوهش‌ها راجع به یک موضوع خاص با کمک داده‌های ادبی و یافته‌های میدانی باستان‌شناسی است. ابیاتی که در شاهنامه در مورد آیین‌های کفن و دفن پهلوانان و شاهان سروده شده است، یکی از هنرنمایی‌های فاخر فردوسی بزرگ به شمار می‌آید. چگونگی مرگ برخی از افراد و همچنین رسم وداع با آن‌ها در شاهنامه به همان شیوه‌ای است که برخی از پژوهش‌های باستان‌شناختی آن‌ها را نشان داده است. مراسم به خاک‌سپاری پهلوانان و شاهانی که در شاهنامه منتسب به قبایل سکایی هستند، مورد مطالعه این مقاله قرار گرفته است.

اقوام سکایی از جمله قبایل باستانی هستند که در تکوین تاریخ و نیز حماسه ملی ایران تأثیری بسزا داشته‌اند. با وجود این‌که تنها نشانه‌های ملموس بر جای مانده از این قبایل کوچ‌رو در دنیای حاضر، آرام‌گاه‌های باشکوه آن‌ها است، با این حال هنوز داستان ماجراجویی‌ها و جنگ و گریزهای بی‌پایان آن‌ها از میان نرفته و در قالب حماسه‌سازی‌ها و افسانه‌هایی به دست ما رسیده است. سکاها با تاریخ و فرهنگ ایرانی پیوندی ناگسستنی دارند چنان‌که در شاهنامه فردوسی به ویژه در داستان‌های مربوط به رستم و خاندان او که به باور اکثر پژوهش‌گران ریشه در قوم سکایی دارند، شواهدی متعدد وجود دارد که حاکی از این پیوند است (Morrison et al, 1981: 23؛ طاهری، ۱۳۹۱؛ کاظم‌زاده، ۱۳۸۸؛ صفاری و هم‌کاران، ۱۳۸۹؛ قبادی و صدیقی، ۱۳۸۵).

یکی از ویژگی‌های بارز فرهنگ اقوام سکایی، تدفین‌های باشکوه و اعجاب‌انگیز آن‌ها است که نشانه‌هایی از آن‌ها را فردوسی توصیف نموده است و نه تنها به واسطه مطالعات باستان‌شناسی قابل اثبات است (در بخش بعدی نمونه‌ای از این تدفین‌ها و ویژگی آن‌ها آورده شده است) بل‌که با منابع تاریخی از جمله تاریخ هرودوت نیز هم‌خوانی دارد (Herodotus, 2009: IV). مقایسه تطبیقی سروده‌های شاهنامه با نمونه‌ای ملموس از این تدفین‌ها در ایران، اطلاعاتی ارزشمند از اهمیت وجود اقوام سکایی در فرهنگ، هنر و حماسه‌سرایی‌های ملی سرزمین‌مان ارائه می‌دهد و شاهنامه را بیش از پیش به عنوان سند و دایره‌المعارفی جامع از سنت‌ها و آیین‌ها نشان می‌دهد که از دیر باز در سرزمین ایران رواج داشته و ایرانیان به نیکی آن را پاس می‌داشته‌اند.



تا یک دهه پیش تقریباً هیچ پژوهش جامعی در مورد قبایل سکایی در ایران انجام نگرفته بود؛ ولی در چند سال اخیر، پیش‌زمینه‌ای مناسب برای مطالعات سکاشناسی صورت پذیرفته است. در مقاله‌ای تحت عنوان «ساختار اجتماعی جوامع سکایی با نگرش به شیوه‌های تدفین» (فیروزمندی و لباف‌خانیکی، ۱۳۸۵)، به طور کلی شیوه‌های تدفین اقوام سکایی در آسیای مرکزی مدنظر قرار گرفته است. در مقاله‌ای دیگر (فیروزمندی و نیک‌گفتار، ۱۳۸۷)، صرفاً به انواع تدفین این اقوام اشاره شده است. در پژوهش جدید دیگری آیین تدفین اسب در میان اقوام سکایی با روی‌کردی اسطوره‌شناختی و جامعه‌شناختی مورد توجه قرار گرفته است (رضالو و آیرملو، ۱۳۹۳). همچنین حضور تاریخی آن‌ها در شمال غرب ایران براساس منابع تاریخی و باستان‌شناختی در پژوهشی دیگر بحث شده است (رضالو و آیرملو، ۱۳۹۴). در مورد اقوام سکایی چندین اثر مهم دیگر نیز وجود دارد که به صورت ترجمه یا تألیف ارائه شده‌اند. از مهم‌ترین این‌ها می‌توان به کتاب *سکاها* نوشته تمارا تالبوت رایس و کتاب *سارمات‌ها* نوشته سولیمیرسکی اشاره کرد که هر دو توسط بهزادی (۱۳۸۸ و ۱۳۹۰) به فارسی ترجمه شده‌اند. همچنین در این زمینه کتاب‌های *قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصل‌خیز و قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، هر دو به تألیف بهزادی (۱۳۸۴ و ۱۳۸۶) آثار شاخصی به شمار می‌آیند. مقاله «هنر سکایی» (بهزادی، ۱۳۶۸) و «گنجینه‌های مکشوف در پازیریک» (بهنام، ۱۳۴۶) از پژوهش‌های قدیمی راجع به هنر اقوام سکایی است.

در حوزه ادبیات نیز پژوهش‌هایی در باب موضوع سکاها صورت گرفته است. در پژوهشی تحت عنوان «مروری بر مسأله مرگ و جهان پس از مرگ در *شاهنامه*» (طباطبایی اردکانی، ۱۳۷۵) با خوانشی زیباشناسانه از مرگ، به آیین‌های سوگواری و بنای آرام‌گاه‌های شاهان و پهلوانان *شاهنامه* اشاره شده است. در مطالعه‌ای تحت عنوان «بررسی تطبیقی آیین‌های سوگ در *شاهنامه* و بازمانده‌های تاریخی-مذهبی سوگواری در ایران باستان» (پورخالقی‌چترودی و حق‌پرست، ۱۳۸۹) با درج توصیفات سوگواری در *شاهنامه* و سپس آرای متون مذهبی بر جای مانده از ایران باستان، به مقایسه تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو پرداخته شده است. در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «حماسه‌های رستم و خاندانش» (صفاری و همکاران، ۱۳۸۹) چنین نتیجه‌گیری شده که داستان رستم، اصلی سکایی دارد و این فرض با نبود نام رستم و زال در *اوستا* و طرح بسیار کم‌رنگ حضور این پهلوانان در ادبیات پهلوی، هر چه بیش‌تر تقویت می‌شود. در پژوهشی تحت عنوان «آیین



تدفین و سوگواری در شاهنامه» (منصوریان سرخگریه و دهقان قاسم‌خیلی، ۱۳۹۰) شیوه‌های متفاوت دفن اموات در شاهنامه، متأثر از باورهای فرهنگی و مذهبی هر قوم دانسته شده است. در مقاله‌ای تحت عنوان «جای‌گاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی» (طاهری، ۱۳۹۱) به سرگذشت این اقوام و ارتباط آن‌ها با سایر اقوام کهن اشاره شده و با بحثی در باب اسطوره منشأ سکاها، به ارتباط این اسطوره و شاهنامه فردوسی پرداخته شده است و بالاخره در مقاله‌ای با عنوان «آیین تعلیمی کفن و دفن و سوگواری در هشت اثر حماسی» (ذوقی و ذاکری، ۱۳۹۱) به آداب سوگواری در آثار حماسی پرداخته شده است. به سبب پژوهش میدانی این مقاله در حوزه غرب ایران، رجوع به حماسه‌های ایران باختری، هر چند به صورت کوتاه، خالی از لطف نخواهد بود. در این زمینه بهترین منبع دو اثر رزم‌نامه کنیزک (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۵: ۱۹۳-۱۹۲) و یادگار زریران و رزم‌نامه کنیزک است (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۶: ۱۳۰) که از حماسه‌های ایران غربی راجع به سرنوشت رستم اطلاعاتی به دست می‌دهند. در پژوهشی با عنوان رستم و زنون (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۵: ۵۰۲-۵۰۱) که از حماسه‌های ملی ایرانی به زبان گورانی است، به ارزش‌های حماسی و اساطیری داستان جنگ رستم با زنون در مرز ایران و توران اشاره شده است. این داستان از جمله داستان‌های گفتاری است که به نوشتار در آمده است. در حماسه‌ای دیگر با عنوان رستم و ابلیس‌دیو (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۵: ۴۹۸-۴۹۷) سرآغاز تلفیق روایات رستم با تاریخ اساطیری ایران در روایت‌های گورانی به چشم می‌خورد. در حماسه‌ای دیگر با عنوان رستم و زردهنگ (اکبری‌مفاخر، ۱۳۹۵: ۵۰۰-۴۹۹) یکی دیگر از نمونه حماسه‌های گورانی قابل مشاهده است.

پژوهش حاضر به شیوه تطبیقی- توصیفی با روی‌کردی کتاب‌خانه‌ای و میدانی، مبتنی بر داده‌های ادبی، حماسی و یافته‌های باستان‌شناختی صورت پذیرفته است. در این راستا، اثر حماسی شاهنامه مهم‌ترین منبع به شمار آمده است. با این حال استفاده از مقالاتی که در آن شاهنامه پژوهیده شده است نیز از منابع اصلی این پژوهش به شمار می‌آیند. در این پژوهش، یافته‌های خام کاوش علمی باستان‌شناختی گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر با پیش‌زمینه‌ای از داده‌های تاریخی و باستان‌شناسی از اقوام سکایی و شیوه تدفین ایشان، در مقام مقایسه با داده‌های ادبی و حماسی قرار گرفته‌اند.



## ۱- اقوام سکایی در منابع تاریخی و باستان‌شناسی

سکاها یکی از قبایل کوچ‌رو در هزاره اول ق.م برای مدتی کوتاه بر بخش‌های وسیعی از آسیای مرکزی و آسیای غربی استیلا یافتند. هرودت در بخش‌هایی از گزارش‌های خود به خوبی این موضوع را توصیف کرده است (جلد ۴: بند ۲). این اقوام در مهاجرت خود به سرزمین‌های دیگر به سه شاخه اصلی تقسیم شدند (Bailey 2009: 140). سیر مهاجرت یک تیره از آن‌ها به طرف غرب دریای کاسپین و کوه‌های اورال بود (Farrokh 2007: 23). دومین گروه ماساژت‌ها<sup>۱</sup> بودند که نیرومندترین قوم وابسته به سکاها بودند (Krader 1971: 75). آن‌ها در آسیای مرکزی و ایران شرقی زندگی می‌کردند (Flory 1987: 94). سومین گروه، سکا‌هایی هستند که به داخل فلات ایران مهاجرت کردند که با طوایف ماد و پارس هم‌سایه شده و سپس با آن‌ها درآمیختند (Dandamaev 1989: 139).

در حدود سال ۱۳۰ ق.م، در عهد اشکانیان، سکا‌های نفوذ کرده به داخل فلات ایران در جنوب شرق ایران، در منطقه‌ای به نام درنگیان یا همان زرنگ یا زرنج مذکور در تواریخ اسلامی مستقر شدند و حکومت آن ناحیه را در دست گرفتند (Curtis & Stewart 2007: 28) و از این زمان بود که زرنگ به نام سکاها به سکستان (شگستان، سجستان، سیستان امروزی) تغییر نام داد (بهار، ۱۳۷۴: ۵۰). بعدها سکاها از این ناحیه، هجوم‌هایی متعدد به داخل سرزمین هند انجام دادند (Sagar 1992: 119).

تاکنون محوطه‌های زیادی از سکاها در آسیای مرکزی و غربی به دست باستان‌شناسان مورد کاوش قرار گرفته که اکثر آن‌ها شکوهی خاص از آیین‌های تدفینی را نشان می‌دهند. در این تدفین‌ها، تدفین‌کنندگان، قربانی اسب را برای فرد متوفی یک عمل لازم قلمداد کرده و بدون هیچ قید و شرطی به دفن تعداد زیادی اسب در کنار یا بر روی قبر بزرگ‌زاده سکایی اقدام کرده‌اند. بهترین نمونه تدفین‌های سکایی در جنوب سیبری در کوهستان آلتای در محلی به نام پازیریک به دست آمده است. از مجموع پنج مقبره کشف شده، ۳۴ اسکت اسب و مقداری لوازم مربوط به زین و برگ آن به دست آمد (Rudenko 1970, pl 74). از گور تپه آرجان ۱ و ۲ در ناحیه تووا که به صورت ساختمان سنگی با ۷۰ اتاق پیرامونی بود، حدود ۱۶۰ اسب به همراه زین و یراق کامل دفن شده بود (عسگراف و

<sup>۱</sup> - Massagetae



دیگران، ۱۳۷۵: ۳۴۴). در بزرگ‌ترین کورگان شیبه در آلتای تابوتی به همراه ۱۴ اسب به دست آمد (Rodenko 1952: 106).

در قلمرو غربی سکاها، عمده‌ترین قبور سکایی در مرزهای سیاسی کشور اکراین واقع شده است. این محل قلمرو گروهی از سکاها به شمار می‌رفت که به نام سکا‌های سلطنتی شناخته می‌شوند. در این‌جا در یکی از کورگان‌های الیزا وتینسکایا<sup>۱</sup> دو آرابه که به هر کدام ۶ اسب در دو ردیف متصل بود، به دست آمد (Rostovtzeff & Hon 1969: 48-9). در گور تپه<sup>۲</sup> چرتوملیک<sup>۲</sup> در شمال دریای سیاه ملکه و پادشاه به همراه ۲ سرباز و یک نگهبان دفن شده بودند (Artamonov 1966: 132). در گور تپه<sup>۳</sup> دیگری در این محل به نام گور تپه<sup>۳</sup> سولوخا<sup>۳</sup> به جای اسب گاو قربانی شده بود. در اتاق‌های اطراف قبر اصلی، آرابه‌های تدفینی، زنگوله‌های مفرغی، اسب‌های قربانی و خدمت‌کاران کشف شد (Rostovtzeff & Hon 1969: 99). در گور تپه‌ای در نزدیکی روستای بالکی<sup>۴</sup> در اکراین بقایای دو آرابه، به همراه ۲ زن، ۲ مرد و اسکلت ۱۲ خدمت‌کار و یک اسب کشف گردید (Badizilia 1975: 8). در ناحیه کوبان در کورگان کاستروماسکایا<sup>۵</sup> در اطراف فضای مرکزی آرام‌گاه، زنان و کنیزان پادشاه دفن شده بودند. در پیرامون اتاق اصلی آرام‌گاه، اسکلت بیش از ۱۰۰ رأس اسب کشف شد. در ناحیه کوبان، گور تپه اولسکی<sup>۶</sup> که قدیمی‌تر از همه به نظر می‌رسد دارای ۱۵ متر ارتفاع و در بردارنده ۴۰۰ اسب بوده است (Gershevitch 1993: 170). در آرام‌گاه‌های سکایی نئاپولیس<sup>۷</sup> که استرابون از آن به عنوان دژ سلطنتی سکاها در کریمه یاد کرده است، در یک آرام‌گاه سنگی ۱۷۲ اسکلت به دست آمد که عمدتاً مرد بودند. در کنار جسد پادشاه، ۴ اسب به همراه صاحبان‌شان قرار داده شده بود (Dashevskaja 1978: 401).

## ۲- سکاها و شاهنامه فردوسی

آخرین هجوم بزرگ سکاییان به شرق ایران، در اوایل قرن اول ق.م بود. در آن زمان اقوام کوچ‌روی سکایی به طرف جنوب شرقی و شرق ایران هجوم آوردند و پس از زد و

<sup>۱</sup> - Elizavetinskaya

<sup>۲</sup> - Chertomlyk

<sup>۳</sup> - Solokha

<sup>۴</sup> - Balki

<sup>۵</sup> - Kostromaskaya

<sup>۶</sup> - Ulski

<sup>۷</sup> - Neapolis



خوردهایی با پارت‌های اشکانی، در زمان مهرداد دوم اشکانی اجازه یافتند تا در سیستان کنونی سکونت کنند و تابع دولت اشکانی باشند. بنابراین از آن تاریخ، سکاهای شمال شرق ایران با سکونت یافتن در شرق ایران یعنی در سیستان، خود را ایرانی و به عنوان مرزداران وفادار و مدافع ایران شمردند و حکومت محلی آن‌جا را بر عهده گرفتند و در جنگ‌های سخت و ممتد میان اشکانیان و کوشانیان دلیری‌ها کردند. دودمان رستم که در سیستان حکومت محلی داشتند و زابلستان مرکزشان بود از همین ایرانیان سکایی بوده است (فضایی، ۱۳۶۹: ۵۳۹).

با توجه به این واقعیات تاریخی، برخی احتمال داده‌اند که خاندان سام، زال و رستم مذکور در *شاهنامه* فردوسی در واقع همان سکاهای سکنی گزیده در جنوب شرق فلات ایران هستند (رامسکوویچ، ۱۳۶۲: ۱۹۱) و افسانه‌های آنان درباره زال و رستم با اساطیر کیانی و اشکانی در هم آمیخته است؛ چنان‌که بخش اساسی حماسه ملی ایران به شرح جان‌فشانی‌های خاندان زال در تثبیت ملیت ایرانی در مقابل دیگر قوم سکایی رقیب (ماساژت‌ها یا همان تورانیان) اختصاص دارد (فرای، ۱۳۷۷: ۳۰۰-۲۹۹).

در *شاهنامه*، رستم پسر داستان (از قبیله سکایی زال)، داستان پسر سام، پسر نریمان از نسل گرشاسب، از اولاد فریدون است که همه آن‌ها (دودمان زال) در سیستان و گاهی مازندران فرمان‌روایی و امارت داشتند. سام که در *اوستا* هم ذکر آن آمده است در زمان سلطنت منوچهر، پهلوان ایران و حاکم سیستان بوده است. پس از او پسرش «دستان» مشهور به «زال» جانشین او می‌شود. مارکوارت رستم را در واقع، تحول‌یافته شخصیت (سام - گرشاسب) می‌داند و واژه رستم را در اصل، لقب ساده گرشاسب می‌شناسد (Marquart, 1895: 643). این یک‌سان‌نگاری در مقاله فون اشتاکل برگ (Stackelberg, 1898: 246) و نوشته‌های هوسینگ (Husing, 1905: 172, 176 & 213; 1913) نیز دیده می‌شود. هم‌چنین این نظر را ویکندر (Wikender, 1942: 163) نیز عنوان نموده است. اما بحث در باب این موضوع هم‌چنان باز است.

در برخی از ابیات *شاهنامه* فردوسی، بسیاری از حقایق دنیای باستان نهفته است که از این لحاظ، *شاهنامه* به یک اثر بزرگ و بی‌بدیل تبدیل گشته است؛ حقایقی که با زبان شعر و در لابه‌لای حماسه‌های آن به شیوه‌ای بسیار ظریف بیان شده است. اشاره به آیین‌های مختلف اقوام سکایی، هر چند به صورت مختصر، یکی از این حقایق دنیای ناشناخته باستان است. این وقایع، به دلیل عدم توانایی ما در شناخت آن‌ها، نباید به





عنوان افسانه یا دروغ تلقی گردد؛ همان‌گونه که بسیاری از گزارش‌های تاریخی هرودوت راجع به اقوام سکایی، از نظر برخی پژوهش‌گران، افسانه و دروغ یا بزرگ‌نمایی تلقی می‌گردد. چنان‌که خود فردوسی اشاره کرده است:

ازین نامور نامه شهریار بمانم به گیتی یکی یادگار  
 تو این را دروغ و فسانه مدان به یکسان روشن زمانه مدان  
 ازو هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱)

به گفته هرودوت، سکاها بر این باور بودند که پهلوانی شکست‌ناپذیر به نام هراکلس (قابل مقایسه با رستم دستان)، جد اعلای همه سکاها است. به روایت اسطوره، هراکلس ملبس به پوششی از پوست شیر (قابل مقایسه با ببر بیان در شاهنامه) با گله‌ای از اسبان خود (قابل مقایسه با رخس در شاهنامه) در حوالی دریای سیاه می‌تاخت که به منطقه‌ای که بعداً به نام فرزندش سیتیا<sup>۱</sup> خوانده شد، رسید. با شروع طوفانی مهیب، هراکلس گله اسبان خود را گم کرد و در خوابی عمیق فرو رفت. چون از خواب برخاست در جست‌وجوی اسبان خود بر آمد تا این‌که در بیشه‌زاری به غاری مهیب وارد شد که در آن به موجودی شگفت‌انگیز، نیمه زن-نیمه مار، (قابل مقایسه با تهمینه در داستان سهراب) برخورد و چون سراغ اسبان خود را از او که خود را فرمان‌روای آن سرزمین می‌خواند گرفت، پاسخ شنید که شرط پس دادن اسب‌ها ازدواج با اوست. هراکلس به این شرط تن در داد و به زودی از وی صاحب سه پسر شد و پس از چندی که قصد عزیمت از آن دیار را داشت، کمان، کمر بند و جام طلای خود را به وی سپرد و گفت هر یک از فرزندانم که توانایی به زه کردن کمان مرا داشته باشد، کمر بند و جام طلایم از آن او است و جانشین من محسوب می‌شود... (Herodotus 2009: 155-156).

### ۳- گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر

گورستان خرم‌آباد در سمت جنوبی روستای خرم‌آباد و به فاصله ۳۰۰ متری از آن قرار گرفته است. این محوطه در ۷/۵ کیلومتری غرب مشگین‌شهر و در ۱۱۰ کیلومتری شمال غربی شهر اردبیل واقع شده است. کاوش علمی باستان‌شناختی در این محوطه در سال ۱۳۹۱ توسط معاونت پژوهشی دانش‌گاه محقق اردبیلی، با همکاری سازمان جهاد

<sup>۱</sup> - Scythia



کشاورزی استان اردبیل، تحت نظارت سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی انجام پذیرفت. در این گورستان ۳ کورگان (به قبور بزرگ سکایی عنوان کورگان اطلاق می‌شود) در کنار یک‌دیگر ساخته شده بودند. گور اصلی این مجموعه که در مرکز قرار داشت، مدفن یک شاهزاده سکایی بود، بر روی این گور اسکلت چهار زن را به صورت قربانی و قطعه قطعه شده، دفن کرده بودند. در بخش شمالی این آرام‌گاه، تعداد ۳۴ اسب از اسبان این شاهزاده مدفون شده بود و در سمت غربی آن تعداد ۸ اسب، ۲ گاو و ۲ قلاده سگ را در یک گور به خاک سپرده بودند. اسکلت تمامی این حیوانات به صورت سالم به دست آمد. این حیوانات را به صورت‌های مختلف کشته یا خفه کرده و سپس آن‌ها را به همان صورت دفن کرده بودند. این‌ها هدایایی برای شاهزاده سکایی بودند (رضالو و آیرملو، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴). برای تمامی این یافته‌ها، می‌توان نشانه‌ای در ابیات شاهنامه پیدا کرد و مصداقی برای آن ذکر کرد. فردوسی به گونه‌ای زیبا، در قالب حماسه، این آیین خاک‌سپاری را در بخش‌های مختلف شاهنامه شرح داده است.

#### ۴- مطالعه تطبیقی سروده‌های شاهنامه با یافته‌های باستان‌شناسی

در مرکز سه آرام‌گاهی که از قبایل سکایی در گورستان خرم‌آباد کشف شد، در یک قبر مستطیلی شکل بزرگ، بزرگ‌زاده یا شاهزاده‌ای از این تیره با سنی در حدود ۲۵-۳۰ ساله آرمیده بود. همان‌گونه که هرودوت در سفرنامه خود (۴: ۷۱) آن‌جا که آیین تدفین یک پادشاه سکایی را توصیف کرده است به بیان صحنه‌ای می‌پردازد که خدمت‌کاران، اسب‌ها و هم‌خوابه‌ای را بر فراز سر متوقفاً قربانی می‌کنند، در این‌جا نیز بعد از دفن شاهزاده، چهار تن از خدمت‌گزارانش را که همگی زن بودند، به عنوان قربانی بر روی مزارش قرار داده بودند. چنین عملی دلایل آشکار خود را دارد و آن این‌که غلامان و کنیزان و یا جنگ‌جویان مورد علاقه پادشاه، در جهان دیگر نیز هم‌چون این جهان در خدمت سرور و سالار خود باشند (رایس، ۱۳۷۰: ۸۹). نکته جالب توجهی در باب این گور اصلی وجود دارد که با گزارش‌های هرودوت و هم‌چنین سروده‌های شاهنامه کاملاً هم‌خوانی دارد. هدایای تدفینی این گور بسیار آشفته بوده و تمامی اشیای طلایی آن به غارت رفته بود. این چپاول در همان زمان تدفین صورت گرفته بود. هرودوت عنوان می‌کند که وقتی قبایل سکایی یکی از مردگان خود را با شکوهی خاص در دل خاک دفن می‌کنند به دلیل قرار دادن اشیای بسیار نفیس در کنار مرده، بعد از مدتی این قبور مورد غارت قرار گرفته و اشیای زرین آن‌ها برداشته می‌شود (Herodotus, 2009: 375).



فردوسی نیز به این موضوع اشاره می‌کند. در داستان سهراب زمانی که رستم برای دفن فرزندش دخمه یا گوری مهیا می‌کند با آن که بر طبق رسوم باید آن را با طلا و مشک بیاراید، با این استدلال که این تجملات پس از ترک محل به غارت می‌رود تنها به آراستن آن با سُم اسب اکتفا می‌کند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۷-۲۵).

همی گفت اگر دخمه زرین کنم      ز مشگ سیه گردش آگین کنم  
چو من رفته باشم نماند به جای      وگر نه مرا خود همین است رای  
یکی دخمه کردش ز سُم ستور      جهانی به زاری همی گشت کور  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۸/۲)

با توجه به ابیات فوق، رستم از ترس طمع دیگران برای ربودن زر، از گذاشتن اشیای زرین در گور سهراب اجتناب کرده و به گذاشتن سُم اسب که شیء مقدسی بوده بسنده کرده است. شفیع‌کدکنی (۱۳۷۴: ۱۸-۱۹) در باب این بیت به داستانی از شاپور پسر اردشیر در *البلدان* ابن فقیه همدانی (حکیمی، ۱۳۴۹) در مورد ساخت برجی از سُم گورخران توسط شاپور اشاره کرده است. وی هم‌چنین به اثر *سوغ‌نامه سهراب* از یاحقی (۱۳۶۸) ارجاع داده است که او نیز به نقل از رستگار فسایی چنین آورده است که: «اغلب تصور کرده‌اند که رستم گور سهراب را از سُم چهارپایان ساخته است تا با گذشت زمان از میان نرود. اما این امر نه معقول می‌نماید و نه عملی است که بتوان بنایی را با سُم ستور ساخت». آن‌گاه از ایشان نقل شده است که «سُم به معنی خانه‌های کنده شده در زیر زمین است» و در این مورد به فرهنگ‌های جهانگیری و برهان هم استنادی شده است و سرانجام در معنی بیت فردوسی چنین آمده است که «برایش دخمه‌ای از نوع خانه زیرزمینی ستوران درست کرد» (رستگار فسایی، ۱۳۷۳: ۲۲۳). رستگار فسایی در ادامه، مطلبی از محمدعلی اسلامی ندوشن که خلاف نظر یاحقی است، آورده است که: در این بیت منظور از «سُم ستور» آرایش گور با سُم اسبان است.

شفیع‌کدکنی هم‌چنین به اثر انوری و جعفر شعار (۱۳۶۳: ۱۶۷) نیز اشاره کرده است که: «سُم ستور، به معنی لغوی کلمه گرفته شده و مؤلفان در باب منشأ آن، اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. در این اثر چنین آمده است: «... از سیاق عبارت و نیز از شاهنامه بُنداری برمی‌آید که رستم قبر سهراب را از سُم چهار پا ساخت تا با گذشت روزگار از بین نرود ... در نسخه‌ای، به جای «ز سُم ستور»، «چو سُم ستور» آمده که بنا به این ضبط



معنی روشن است. یعنی منحنی ساخت و در پایان چنین افزوده‌اند که «منشأ ساختن گور از سُم چارپا معلوم نشد».

کزازی در شرح خود بر شاهنامه در مورد این بیت چنین می‌گوید: «راز این بیت هنوز گشاده نشده است ... رستم نمی‌خواسته برای فرزندش دخمه‌ای از زر بسازد؛ چرا که با درگذشت رستم، یغماگران به طلاهای دخمه دست‌برد می‌زده‌اند. پس برای بر جای ماندن گور، دخمه‌ای بی فرّ و فروغ می‌سازد... رستم دخمه را چنبرینه و گرد ساخت و از این روی به سم مانده بود. گردی گور نشانه سادگی آن بوده و این که توده مردم هم گور خود را گرد می‌ساخته‌اند» (کزازی، ۱۳۸۱: ۲، ۶۷۰-۶۷۱).

نکته قابل ذکری که در مورد اظهار نظر کزازی وجود دارد عقیده ایشان به رابطه سم و گردی گور سهراب است. اغلب قبور سکایی بر روی خود یک ساختار دایره‌ای شکل دارند که در گورستان خرم‌آباد نیز قابل مشاهده است. اگر طبق گفته انوری و شعار که قبلاً بدان اشاره شد، در نسخه‌ای به جای «ز سم ستور»، «چو سم ستور» آمده باشد، رابطه سم و گردی گور سهراب بیش‌تر معقول‌تر به نظر می‌آید. موضوع مهم دیگری که قابل بحث است این نکته است که اگر رستم برای گور سهراب از سم اسب استفاده کرده، این کاربرد باید برای نمای خارجی قبر بوده باشد نه برای فضای داخلی یا قرار دادن سم در کنار جنازه سهراب. چون اولاً ترس رستم از سرقت اشیای زرین نیست؛ بل که از تخریب گور فرزندش بوده است و با این کار به غارت‌گران چنین فهمانده که گور ساده‌ای با سم برای فرزندش ساخته است؛ ثانیاً اگر سم در داخل گور کار گذاشته می‌شده، باز گور تخریب می‌شده است، چون هیچ دزدی بدون باز کردن گور از محتوای آن مطلع نمی‌شده است.

اما مطلبی دیگر در مورد این بیت بیان شده که به نظر می‌رسد صحیح‌ترین برداشت از مفهوم این بیت باشد. شایگان‌فر (۱۳۹۱: ۸۱-۸۴) چنین عنوان می‌کند که باید مفهوم این بیت را براساس فضای داستان درک کرد. یعنی این که گور سهراب در هر صورت (چه ساده و چه زرین) توسط ایرانیان مورد تخریب قرار می‌گرفته است، چون وی دشمن ایرانیان بود. بر همین اساس رستم برای فرزند دخمه‌ای از «سم ستور» (زاغه، کنده زیرزمینی) بر می‌گزیند یا می‌سازد تا بتواند بعد از دفن سهراب، روی آن را بپوشاند و گور را برای همیشه گم کند تا این گور از تخریب و دست‌برد در امان بماند. در این جا باید اشاره شود که اغلب گورهای سکایی و قبور گورستان خرم‌آباد همین ویژگی را نشان



می‌دهند، چون در زیر چندین متر خاک و سنگ گم شده‌اند تا از گزند غارت‌گران دور بمانند.

لازم به ذکر است که برخی از شارحان دیگر شاهنامه درباره سکایی بودن این رسم با توجه به این مصرع سکوت کرده‌اند و آن را از نظرگاه دیگری تفسیر کرده‌اند (آیدلو، ۱۳۹۰: ۷۹۶-۷۹۵).

یکی دیگر از ویژگی‌ها قابل قیاس قبور این گورستان با سروده‌های فردوسی در شکل و ظاهر آرام‌گاه است. اقوام سکایی به سبب رسم متداول خود و همچنین از ترس دست‌درازی به قبور مردگان‌شان، گودال گورها را در هر شکلی که بود به صورت عمیق حفر می‌کردند تا احتمال غارت آن‌ها را کاهش دهند. در گورستان خرم‌آباد بعد از قرار دادن مرده در داخل گور، اشیای تدفینی وی را با او دفن نموده و روی قبر را با استفاده از الوار چوبی پوشش داده و روی این قبر همان‌گونه که اشاره شد اجساد قربانیان را گذاشته و بر روی آن نیز تلی از خاک و سنگ ایجاد کرده‌اند و آرام‌گاه شکل یک تپه را به خود گرفته است. تقریباً تمامی گورگاه‌های سکایی در تمام نقاط دنیا این ویژگی را نشان می‌دهند. ارتفاع برخی از این گورها به بیش از پانزده تا بیست متر نیز می‌رسد. در شاهنامه فردوسی نیز این قبور و ویژگی آن‌ها به خوبی توصیف شده است. به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

فردوسی در توصیف آرام‌گاه رستم و مهم‌تر از آن، مراسم خاک‌سپاری او مطالبی را عنوان کرده که با گزارش‌های تاریخی و شواهد باستان‌شناختی به دست آمده، مطابقت دارند:

یکی نغز تابوت کردند ساج	برو میخ زرین و پیکر ز عاج
همه درزه‌ایش گرفته به قیر	برآلوده بر قیر مشک و عبیر
ز چاهی برادرش را برکشید	بشست و برو جامه‌ها گسترید
زبر مشک و کافور و روشن گلاب	چنان هم همی ریخت برجای خواب...
به باغ اندرون دخمه‌ای ساختند	سرش را به ابر اندر افراختند
برابر نهادند زرین دو تخت	بر آن خوابنیده گو نیکبخت...
در دخمه بستند و گشتند باز	شد آن نامور شیر گردن فراز

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۱/۵)



لازم به ذکر است که در روایت‌های حماسی غرب ایران، راجع به سرنوشت رستم سه روایت مختلف دیده می‌شود. برخی از آن‌ها به مرگ طبیعی رستم معتقدند (اکبری مفخر، ۱۳۹۵: ۱۹۲). در روایت‌هایی دیگر که مشهورترین آن‌ها به شمار می‌آید، داستان افتادن رستم در چاه شغاد، همانند روایت‌های شاهنامه فردوسی، نقل گشته است (همان: ۱۹۳). و در روایت‌های دسته سوم، از جاودانگی رستم سخن به میان آمده است (همان: ۵-۱۹۴). هرودوت عنوان می‌کند که «... جسد مومیایی‌شده فرد سکایی در داخل آزاب‌ای قرار می‌گرفته و از میان قبایل گوناگون عبور داده می‌شد ... پس از عبور از میان قبایل، کسانی که وظیفه حمل و نگهداری جسد را بر عهده داشتند توسط اعضای قبیله میزبان مشایعت می‌شدند...» (Rawlinson, 1949: 316-375). در ادامه ابیات قبل، فردوسی مطالبی دیگر را از این مراسم عنوان می‌کند که به نظر می‌رسد با گزارش‌های هرودوت نیز مطابقت دارد. در بیت آخر این ابیات، رسم مهمان‌نوازی مردم با جسد رستم به صورت ضیافت ایشان از طریق اهدای مشک و گل خود را نشان می‌دهد:

ز کابلستان تا به زابلستان	زمین شد به کردار غلغلستان
زن و مرد بد ایستاده به پای	تنی را نبد بر زمین نیز جای...
بده روز و ده شب به زابل رسید	ککش بر زمین بر نهاده ندید
زمانه شد از درد او با خروش	تو گفتی که هامون برآمد به جوش
کسی نیز نشنید آواز کس	همه بومها مویه کردند و بس...
هرآن کس که بود از پرستندگان	از آزاد وز پاکدل بندگان
همی مشک باگل برآمیختند	به پای گو پیلتن ریختند
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۱/۵)

در بخش‌های دیگر شاهنامه نیز به آیین تدفین سکایی برمی‌خوریم.

سوگواری بر فرامرز این چنین بوده است:

بفرمود تا پای دستان ز بند	گشادند و دادند بسیار پند
تن کشته را دخمه کردند جای	به گفتار دستور پاکیزه رای
ز زندان به ایوان گذر کرد زال	برو زار بگریست فرخ همال
	(همان: ۴۸۱/۵)

پس از مرگ سام، فرزندش زال این چنین پدرش را به خاک می‌سپارد:

برفتند بیدار تا هیرمند	ابا گرز و با تیغ و بخت بلند
------------------------	-----------------------------



ز بهر پدر زال با سوگ و درد      به گور ابد اندر همی دخمه کرد  
 به شهر اندرون گرد مهرباب بود      که روشن روان بود و بی خواب بود  
 (همان: ۳۰۹/۱)

پس از مرگ سام نریمان زال برای او دخمه‌ای می‌سازد:

ز جنگ آوران مرد چو سی هزار      برفتند شایسته کارزار  
 سوی زاولستان نهادند روی      ز کینه به دستان نهادند روی  
 خبر شد که سام نریمان بمرد      همی دخمه سازد ورا زال گرد  
 (همان: ۲۹۴/۱)

در گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر آن‌چه از اشیای تدفینی قابل استناد است، این نکته است که شاهزاده سکایی با تمام زیورآلات خود و به صورت تزیین یافته در گور دفن شده بود. دکمه‌های تزیینی، مهره‌های تزیینی در جنس‌های طلایی، مفرغی و سنگ‌های قیمتی مانند عقیق، پلاک‌های تزیینی مفرغی که قابل پرچ بر روی لباس بودند، حلقه‌های تزیینی مفرغی که مشخصاً بر انگشتان این بزرگ‌زاده بوده است، پولک‌های تزیینی که برای آراستن لباس به کار می‌رفتند، قطعاتی از زبانه و دسته خنجرها و شمشیرهای شکسته که متعلق به وی بودند و در کنار او گذاشته شده بودند و سرپیکان‌های مفرغی که ابزاری برای نبرد این بزرگ‌زاده در دنیای پس از مرگ بودند، همگی نشان‌دهنده و گواهی برای ابیات ذیل و سایر سروده‌های فردوسی در مورد قبور یا دخمه‌های تدفینی قبایل سکایی هستند. در این ابیات تمامی ویژگی‌های یک گور سکایی توصیف شده است. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به ارتفاع گور ساخته شده، قرار دادن مرده در داخل تابوت یا تخت زرین و مهم‌تر از همه، مستحکم کردن آن بعد از عمل تدفین اشاره کرد.

رستم در سوگ اسفندیار این‌گونه اقدام می‌کند:

یکی نغز تابوت کرد آهنین      بگسترد فرشی ز دیبای چین  
 بیندود یک روی آهن به قیر      پراکند بر قیر مشک و عبیر  
 ز دیبای زربفت کردش کفن      خروشان بر او نام‌دار انجمن  
 از آن پس بپوشید روشن برش      ز پیروزه بر سر نهاد افسرش  
 سر تنگ تابوت کردند سخت      شد آن بارور خسروانی درخت  
 (همان: ۴۲۵/۵)



همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، اسب جزء لاینفک حیات و مرگ اقوام سکایی بود. بیش از هر حیوان دیگری آن‌ها به اسب و اسب‌سواری اهمیت می‌دادند. در کنار شاهزاده سکایی در گورستان خرم‌آباد، اسکلت آشفته و به‌هم‌خورده یک اسب نیز به دست آمد. اسبی که بر اساس یافته‌های تدفینی، آماده و زین شده به همراه تزئینات زین به دست آمد. پلاک‌های تزئینی، دهنه‌ها و بست‌های مفرغی این باره شاهزاده را آراسته بودند. به نظر می‌رسد این حیوان، اسب مورد علاقه این بزرگ‌زاده بوده است. این همراهی شاه و اسب، رسمی است که سکاها در هیچ جای دنیا از انجام آن سر باز نزده‌اند. مشخصات دخمه‌ای که فردوسی برای دفن رستم بیان می‌کند به این گور سکایی شباهت دارد. به ویژه آن‌که در جلوی دخمه نیز گوری برای خاک‌سپاری رخس حفر و جسد حیوان را ایستاده در گور دفن می‌کنند. این موضوع بیان‌گر این نکته است که پیوستگی وجودی اسب و پهلوانان تا آن‌جا است که رستم و رخس را در یک گور قرار می‌دهند که این می‌تواند نمادی از وحدت جسم قهرمان و اسبش باشد (قائمی و یاحقی، ۱۳۸۸: ۲۰).

مهرداد بهار در کتاب *جستاری چند در فرهنگ ایران* به این نکته اشاره می‌کند که *بیتی از شاهنامه چاپ مسکو حذف شده است. این بیت که در شاهنامه چاپ بروخیم آمده، حاوی نکته بسیار باریکی است که قدمت و اصالت آن را می‌رساند و آن شیوه دفن سکایی پهلوانان است. این بیت عبارت است از:*

همان رخس را بر در دخمه جای بکردند گوری چو اسپ به پای  
طبق نظر مهرداد بهار، هنگامی که رستم را به خاک می‌سپارند، برای او دخمه‌ای می‌سازند که طبعاً دخمه معروف زردشتی نیست و در برابر در دخمه، گوری هم برای رخس می‌سازند که ایستاده در گور، منتظر سوار خویش است و این گونه دخمه‌سازی و به ویژه گذاشتن جسد اسب پهلوان نزدیک او نیز رسمی سکایی است (بهار، ۱۳۷۴: ۱۱۳-۱۱۴). هنگامی که قهرمانی می‌میرد، اسبش نیز قربانی می‌شود. مانند رستم و رخس. اسب با قهرمان صاحب خود ارتباط معنوی بسیار قوی دارد. با خوشحالی و سعادت راکب خود می‌خندد و با بدبختی و ناراحتی راکب خود حتا می‌گرید و همراه با او جان می‌دهد (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۸).





اگر به داستان مرگ رستم و افتادن وی در چاه شغاد رجوع شود به ابیاتی زیبا از آیین خاک‌سپاری رخس نیز به همراه رستم برخورد می‌شود. با رخس همان رفتاری شده که با رستم انجام پذیرفته است.

دو تابوت بر دست بگذاشتند ز انبوه چون باد پنداشتند...  
از آن پس تن رخس را برکشید بشست و برو جامه‌ها گسترد  
بشستند و کردند دیبا کفن بجستند جایی یکی نارون  
برفتند بیدار دل درگران بریدند ازو تخت‌های گران  
دو روز اندران کار شد روزگار تن رخس بر پیل کردند بار  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۱/۵)

کزازی معتقد است که «از این رفتار با رخس، آشکارا ارج و ارزش اسب در فرهنگ و منش ایرانی دریافته و دانسته می‌تواند شد. اسب یاری یک‌دله و ناگزیر برای پهلوانان است و پاره‌ای از هستی وی به شمار می‌آید و آن چنان وابسته و پیوسته پهلوان است که یکی از اندام‌های وی می‌ماند» (کزازی، ۱۹۱: ۸۳۵).

این اسب نمادین نه فقط همدم و همراز و مکمل شخصیت اساطیری پهلوان است؛ بل که بخشی از وجود او است که در موجودی بیرونی بازتاب یافته است؛ آن چنان که وقتی پهلوانی می‌میرد سوگوار وی که دیگر از سخن گفتن با او ناتوان است با اسب قهرمان به راز می‌نشیند؛ آن طور که پس از مرگ سهراب تهمینه سر اسب فرزند جگر گوشه‌اش را در آغوش می‌گیرد و با او نجوا می‌کند:

زخون او همی کرد لعل، آب را به پیش همی اسب سهراب را  
سم اسب او را به بر درگرفت جهانی بدو مانده اندر شگفت  
گهی بوسه بر سر زدش گه به روی ز خون زیر سمش همی راند جوی  
ز بس کاو همی گریه بر نعل کرد همه ریگ و خاک زمین لعل کرد  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۹/۲)

در نقوش آپادانای تخت جمشید، سکاها جزء هدیه‌آوردگانی هستند که با خود اسب هدیه آورده‌اند (سعیدی، ۱۳۷۸: ۸۹-۸۱). اسب برخی از پادشاهان و نام‌آوران مانند رخس رستم، شب‌دیز خسرو پرویز و شب‌رنگ سیاوش در تاریخ جاودانه شده است (کریستین‌سن، ۱۳۶۳: ۲۳۹). همه جا اسب با قهرمانان و نام‌آوران همراه است. نام بسیاری از پادشاهان و پهلوانان با اسب گره خورده، نظیر لهراسب به معنای دارنده اسب تند، ارجاسب به معنای



دارنده اسب گران بها، گرشاسب به معنای دارنده اسب لاغر و تهماسب به معنای دارنده اسب فربه (پورداوود، ۱۳۶۳: ۲۲۷).

تمامی تدفین‌های سکایی در سرتاسر نواحی تحت استیلای ایشان، علاقه وافر این اقوام به آثار هنری و تزیینی گران بها را نشان می‌دهد. سکاها در ساخت آثار هنری خود چنان متخصص بودند که شیوه معروف به «سبک جانوری» مختص آن‌ها بوده و یکی از شاخصه‌های هنری این قبایل کوچ‌رو به شمار می‌آید. در دنیای پس از مرگ نیز حاضر به دست کشیدن از آثار نفیس‌شان نبودند. با آن‌که شاید خود می‌دانستند بعد از انجام عمل تدفین و قرار دادن اشیای طلایی نفیس در کنار مرده، آن‌ها بعد از مدتی به سرقت خواهند رفت، ولی باز از انجام این عمل تدفینی سر باز نمی‌زدند. بیش از چند صد نمونه از آثار نفیس گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر بیان‌کننده علاقه بیش از حد اقوام سکایی به دست ساخته‌های خود است. با وجود غارت این قبور در همان زمان تدفین، باز صدها نمونه از اشیای نفیس سکایی در جنس‌های مختلف از این جا بدست آمد. چنین مال دوستی در شاهنامه به گونه‌ای دیگر توصیف شده است.

آن‌ها آثار هنری خود را به شکل قطعات قابل حملی که مقتضی زندگی بیابان‌گردی بود خلق می‌کردند. قطعاتی که به کار آراستن اسب‌ها، چادرها، آرابه‌ها و اسلحه نبرد می‌آمد. غالب اشیای تزیینی که هنرمندان این قوم می‌ساختند پیکره‌هایی به شکل حیوانات و به ویژه اسب و گاو بود که ظاهراً ساختن این پیکره‌ها علاوه بر جنبه تزیینی، کاربرد آیینی نیز داشته و افراد این قوم از مجسمه‌های خود الهام گرفته و در نبردها با به کارگیری سلاح‌هایی آراسته به پیکره حیوانات از آن‌ها یاری می‌جستند (Bell 2000: 355).

تمامی ابیاتی که در بخش‌های قبلی بدان اشاره شد، دل‌بستگی شدید این اقوام به زر و سیم را نشان می‌دهد. تخت زرین، پارچه زربفت، دیبا کفن، ساج، عاج، میخ زرین و ... همگی نشان‌گر علاقه افراطی آن‌ها به تزیینات گورهای اشخاص مهم است. علاقه وافر سکاها به طلا و جواهرات در شاهنامه در قالب علاقه وافر رستم به این فلز گران بها نیز متجلی شده است، چنان‌که در مواضعی متعدد از شاهنامه این مطلب به کنایه یا تصریح مورد تأکید قرار گرفته است:

همان رستم از گنج آراسته نخواهد شدن سیر از خواسته  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۶۷/۲)

و هم‌چنین:



مرا گفت رستم ز بس خواسته هم از کشور و گنج آراسته  
به زاول نشسته ست و گشته ست مست نگیرد کس از مست چیزی به دست  
(همان: ۳۱۵/۵)

اما رسم و رسوم تدفین‌های سکایی شاهنامه نه تنها در مورد پهلوانان سکایی، بل که شاهان ایرانی در پیوند با آن‌ها و سایر شاهان نیز قابل بحث و بررسی است. بسیاری از خصایص قومی و ویژگی‌های مختلف قوم سکا و آداب و رسوم ایشان مانند آیین دفن مردگان، دارای مواردی مشابه در شاهنامه فردوسی است. این موارد مشترک، از نشأت گرفتن برخی از روایات ایرانی و سکایی از آبخوری مشترک، حکایت دارد. روایات سکایی پس از ثبت در متون سغدی، هم‌زمان با ورود طوایفی از این قوم در عهد اشکانیان، از سرزمین سغد به جنوب شرقی ایران، به افواه مردمان سیستان راه یافته و پس از آمیختن با داستان‌های محلی، وارد تاریخ ملی و اسطوره‌های ایران شده است (طاهری، ۱۳۹۰: ۱۴۳). به عنوان نمونه در مرگ برخی از شاهان و پهلوانان ایرانی شاهنامه، فردوسی توصیفاتى ارائه داده که با ابیات وی در مورد مرگ پهلوانان سکایی، تفاوت چندانی نداشته و همگی رنگ و بویی از آیین دفن و کفن اقوام سکایی دارد.

دخمه‌ای که منوچهر در مرگ فریدون احداث کرده است، این ویژگی‌ها را دارد:

بر آیین شاهان یکی دخمه کرد چه از زر سرخ و چه از لآژورد  
نهادند زیر اندرش تخت عاج بیاویختند از بر عاج تاج  
به پدرود کردندش رفتند پیش چنان چون بود رسم و آیین و کیش  
در دخمه بستند بر شهریار شد آن ارجمند از جهان زار و خوار  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۷/۱)

در کشته شدن ایرج به دست برادرش تور، جسد وی با چنین شرحی پیش پدرش فریدون آورده می‌شود:

خروشی بزار و دلی سوگوار یکی زر تابوتش اندر کنار  
به تابوت زر اندرون پرنیان نهاده سر ایرج اندر میان  
ابا ناله و آه و با روی زرد به پیش فریدون شد آن شوخ مرد  
ز تابوت زر تخته برداشتند که گفتار او خیره پنداشتند  
ز تابوت چون پرنیان بر کشید سر ایرج آمد بریده پدید  
(همان: ۱۲۲/۱)



فردوسی به گور کی کاووس نیز اشاره کرده است:

چو برگشت کی خسرو از پیش تخت در خواب‌گه را بکردند سخت  
در دخمه بستند بر شهریار شد آن ارج‌مند از جهان زار و خوار  
(همان: ۳۲۶/۴)

در دفن شاه مکران توسط کی خسرو می‌بینیم که وی به دلیل داشتن فرّ شاهی و ایمان به روز رستاخیز به خود اجازه نمی‌دهد که جسد دشمنان را هم بدون آیین کفن و دفن رها کند، خصوصاً که آن دشمن شخص مهم و ارج‌مندی باشد:

یکی دخمه سازید و مشک و گلاب چنان چون بود شاه را جای خواب  
برهنه نباید که گردد تنش بر آن هم نشان خسته در جوشنش  
بپوشید رویش به دیبای چین که مرگ بزرگان بود هم‌چنین  
(همان: ۲۹۴/۴)

در دفن شیده به دست کی خسرو نیز چنین دیده می‌شود:

پس از کشتنش مهربانی کنید یکی دخمه خسروانی کنید  
سرش را به دبق و به مشک و گلاب بشویید و تن را به کافور ناب  
به گردنش بر، طوق زرین نهید کله بر سرش عنبر آگین نهید  
(همان: ۲۱۴/۴)

### نتیجه‌گیری

۱- شاهنامه فردوسی منبع با ارزشی از آیین‌ها و باورهای جوامع کهن ساکن در سرزمین ایران به شمار می‌آید و فردوسی این آیین‌ها را در قالب حماسه و در میان داستان‌های حماسی شاهنامه بیان نموده است.

۲- توجه به داستان‌هایی که پیرامون رستم و خاندان وی در شاهنامه بیان شده، حاوی نکاتی درباره آیین کفن و دفن شاهان و پهلوانان سکایی است.

۳- فردوسی به گونه‌ای آیین تدفین سکاها را در قالب شعر توصیف کرده است که برای آن‌ها می‌توان در گزارش‌های تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی مصادیقی پیدا کرد.

۴- تدفین‌های سکایی گورستان خرم‌آباد مشگین‌شهر استان اردبیل، با سروده‌های فردوسی راجع به این تدفین‌ها قابل مقایسه است.

۵- علاوه بر شیوه خاک‌سپاری پهلوانان سکایی، به علت تأثیر و تأثرات انکارناپذیر میان فرهنگ‌های مختلف در جوامع باستان، در مرگ و مراسم دفن و کفن برخی از

شاهان و پهلوانان ایرانی مذکور در شاهنامه نیز می‌توان آیین‌های مشابه به رسوم سکایی پیدا کرد.

۶- تشابهاتی میان توصیفات شاهنامه راجع به قبور سکایی و یافته‌های باستان‌شناختی و تاریخی گورستان مورد ذکر در این پژوهش دیده می‌شود از جمله: مستحکم کردن گور برای جلوگیری از غارت آن، قرار دادن اشیای زرین و سیمین و آرایش شخص مرده، تدفین اسب در کنار فرد مدفون و زین و یراق بودن اسب برای هم‌راهی با شخص در جهان پس از مرگ.



## فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۰). *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)*، تهران: سخن.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۵). *رزم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران)*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۵). «رستم و ابلیس دیو»، *دانش‌نامه فرهنگ مردم ایران*. ج ۴، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۹۷-۴۹۹.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۵). «رستم و زردهنگ»، *دانش‌نامه فرهنگ مردم ایران*. ج ۴، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۵۰۱-۴۹۹.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۵). «رستم و زنون»، *دانش‌نامه فرهنگ مردم ایران*. ج ۴، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۵۰۳-۵۰۱.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۶). «یادگار زریران و رزم‌نامه کنیزک»، *ایران نامک (فصل‌نامه ایران شناسی)*، سال ۲، شماره ۱، صص ۱۷۱-۱۳۰.
- ابن‌فقیه، احمد بن محمد. (۱۳۴۹). *البلدان*، ترجمه مختصر محمدرضا حکیمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۴). *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: فکر روز.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۶۸). «هنر سکایی»، *مجله چیستا*، شماره ۵۹ و ۶۰، صص ۵۳۸-۵۱۹.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۸۴). *قوم‌های کهن در قفقاز، ماورای قفقاز، بین‌النهرین و هلال حاصل‌خیز*، تهران: طهوری.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۸۶). *قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران*، تهران: طهوری.
- بهنام، عیسا. (۱۳۴۶). «گنجینه‌های مکشوف در پازیریک»، *مجله هنر و مردم*، شماره ۶۳، صص ۲-۹.
- تالبوت رایس، تامارا. (۱۳۸۸). *سکاه*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: طهوری.
- پورداورد، ابراهیم. (۱۳۶۳). *فرهنگ ایران باستان*، تهران: دانش‌گاه تهران.



- پورخالقی چترودی، مه‌دخت و لیلا حق‌پرست. (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی آیین‌های سوگ در شاهنامه و بازمانده‌های تاریخی - مذهبی سوگواری در ایران باستان»، *نشریه ادب و زبان*، شماره ۲۷، صص ۱-۲۳.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). «یکی دخمه‌گردش ز سم ستور»، *سخن‌های دیرینه (مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه)*، به کوشش علی دهباشی، تهران: افکار، صص ۲۵-۳۷.
- ذوقی، سهیلا و احمد ذاکری. (۱۳۹۱). «آیین تعلیمی کفن و دفن و سوگواری در هشت اثر حماسی (شاهنامه، گرشاسب‌نامه، اسکندرنامه، ظفرنامه، مه‌بهارات، اودیسه، ایلید و انه‌اید)»، *فصل‌نامه تحقیقات علمی و غنایی زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱۳، صص ۸۳-۹۸.
- رانسکوویچ، الکساندر. (۱۳۶۲). «حماسه در ایران باستانی و ایران کنونی»، *هزاره فردوسی*، شامل سخنرانی‌های جمعی از فضایی ایران و مستشرقین دنیا در کنگره هزاره فردوسی، تهران: دنیای کتاب، صص ۱۹۴-۱۹۸.
- رایس، تامارا تالبوت، ۱۳۷۰، *سکاه*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: یزدان.
- رضالو، رضا و یحیا آیرملو. (۱۳۹۳). «آیین تدفین اسب در میان اقوام سکایی، مطالعه موردی گورستان خرم‌آباد مشگین شهر»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۶، شماره ۳، صص ۱۱۳-۱۴۴.
- رضالو، رضا و یحیا آیرملو. (۱۳۹۴). «شواهد باستان‌شناختی جدید از حضور تاریخی اقوام سکایی در ایران»، *پژوهش‌های تاریخی*، سال هفتم، شماره ۴، صص ۱۷-۳۲.
- سعیدی، فرخ. (۱۳۷۸). *راه‌نمای تخت‌جمشید*، نقش رستم و پاسارگاد، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه.
- سولیمیرسکی، تادئوس. (۱۳۹۰). *سامارت‌ها*. ترجمه رقیه بهزادی، تهران: طهوری.
- شایگان‌فر، حمیدرضا. (۱۳۹۱). «یکی دخمه‌گردش ز سم ستور»، *فصل‌نامه زبان و ادب فارسی*، شماره ۱۱، صص ۷۵-۸۶.
- شعار، جعفر و حسن انوری. (۱۳۶۳). *غم‌نامه رستم و سهراب*، تهران: نشر ناشر.
- شفیع‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۴). «یکی دخمه‌گردش ز سم ستور»، *کلک*، ش ۶۸-۷۰، ۱۷-۳۱.



- صفاری، نستین، مصفا، مظاهر و ژاله آموزگار. (۱۳۸۹). «حماسه‌های رستم و خاندانش»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، شماره ۱، صص ۷۲-۵۹.
- طاهری، محمد. (۱۳۹۱). «جای‌گاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، شماره ۱، صص ۱۴۶-۱۲۵.
- طباطبایی‌اردکانی، سید محمود. (۱۳۷۵). «مروری بر مسأله مرگ و جهان پس از مرگ در شاهنامه»، *فصل‌نامه ادب و زبان*، شماره ۱۴، صص ۱۰۶-۷۷.
- عسگراف و ولکف ون. (۱۳۷۵). *قبایل شبان و کوچ‌رو در آغاز هزاره اول ق.م تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی*، ترجمه صادق ملک شه‌میرزادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فضایی، یوسف. (۱۳۶۹). «بحثی از شاهنامه فردوسی و شخصیت رستم دستان - پهلوان»، *چیستا*، شماره ۷۴ و ۷۵، صص ۵۴۶-۵۲۵.
- فرای، ریچارد نلسون. (۱۳۷۷). *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: انتشارات مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی - اسلامی).
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۳). *حماسه رستم و سهراب: بر اساس چاپ دکتر خالقی مطلق*، تهران: جامی.
- فیروزمندی، بهمن و احمد نیک‌گفتار. (۱۳۸۷)، «کورگان‌های سکایی»، *مجله پژوهش‌های تاریخی دانش‌گاه سیستان و بلوچستان*، شماره ۳، صص ۱۴۹-۱۷۴.
- فیروزمندی، بهمن و میثم لباف‌خانیکی. (۱۳۸۵)، «ساختار اجتماعی جوامع سکایی با نگرش به شیوه‌های تدفین»، *مجله علوم انسانی دانش‌گاه تهران*، شماره ۶، صص ۶۷-۹۱.
- قائمی، فرزاد و جعفر یاحقی. (۱۳۸۸). «اسب؛ پر تکرارترین نمادینه جانوری در شاهنامه و نقش آن در تکامل کهن‌الگوی قهرمان»، *فصل‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۴۲، صص ۲۶-۹.
- قبادی، حسینعلی و علیرضا صدیقی. (۱۳۸۵). «مقایسه شخصیت رستم و ارجن در شاهنامه و مه‌بهارات»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۷، صص ۱۱۴-۱۰۳.
- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸). «اسب در اساطیر هند و اروپایی»، *نشریه مطالعات ایرانی*، سال هشتم، شماره ۱۶، صص ۲۳۲-۱۹۹.





- کاظم‌زاده، حامد. (۱۳۸۸). «اوست‌ها میراث‌داران ایران فرهنگی در قفقاز (بر پایه مطالعات میدانی ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ میلادی)». *فصل‌نامه مطالعات ملی*، شماره ۲، صص ۱۵۳-۱۸۱.
- کریستین‌سن، آرتور امانوئل و عباس اقبال‌آشتیانی. (۱۳۶۳). *شعر و موسیقی در ایران قدیم*، تهران: هنر و فرهنگ.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۱). *نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، تهران: سمت.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۱). *نامه باستان*، ج ۲، تهران: سمت.
- منصوریان‌سرخرگه، حسین و دهقان قاسم‌خیلی. (۱۳۹۰). «آیین تدفین و سوگواری در شاهنامه»، *مجله زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۴، صص ۱۳۴-۱۱۹.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۸). *سوگنامه سهراب*، تهران: توس.
- Artamonov, M. (1966). *Sokrovishcha Skifskikh Kuganov Sobranii Gosudarstvennogo Ermitazha-Pragu-Lenin grad*, from Great Soviet Encyclopedica, Vol.29, 1982.
- Bailey, H.W. (2009). *Indo-scythian Studies Being Khotanese Texts*, Cambridge Univ Pr.
- Bell, Andrew. (2000). *The Role of Migration in the History of the Eurasian Steppe: Sedentary Civilization vs. "barbarian" and Nomad*. New York: St. Martin's.
- Bidzilia, V. (1975). *Gaimanovo Mogila*, in Grate Soviet Encyclopedica, A.M Prokhorov (ed), Vol. 6, New York & London: Collier Macmillan Publishers.
- Dandamaev, M. A. (1989). *A Political History of the Achaemenid Empire*, Leiden: EJ Brill.
- Curtis, Vesta Sarkhosh., and Sarah Stewart. (2007). *The Age of the Parthians*, London: I.B. Tauris.
- Dashevskaiia, O. D. (1978). "Neapolis", in Great Soviet Encyclopedica, A.M Prokhorva (ed.), Vol.17, New York: Macmillan Inc. & London: Collier Macmillan Publishers.
- Farrokh, K. (2007). *Shadows in the Desert*, Ancient Persia at War, Oxford: Osprey Publ.
- Flory, S. (1987). *The Archaic Smile of Herodotus*, Detroit: Wayne State UP.
- Herodotus. (2009). *The Histories*, Transl. by George Rawlinson, London: Digireads.
- Gershevitch, I. (1993). *The Cambridge History of Iran*, Vol. 2, The Madian and Achaemenian Periods, Cambridge University Press.



- Husing, G. (1905). *Die Iranische Uberlieferung and das arische system*, Leipzig.
- Krader, Lawrence. (1971). *Peoples of Central Asia*. Bloomington: Indiana University.
- Marqwart, J. (1895). *Beitrage zur Geschichte und sage von Eran*, ZDMG, pp: 649-643.
- Morrison, George, Mohammad Reza Shafi Kadkani and Julian Baldick. (1981). *History of Persian Literature from the Beginning of the Islamic Period to the Present Day*. Leiden: E.J. Brill.
- Rawlinson, T. R. (1949). *History of Herodotus*, Vol. 1, E. H. Blakeney (ed), London: J. M. Dent & Sons LTD., New York: E. P. Dutton & Co. INC.
- Rostovtzeff, M. & Hon. D. Lilt. (1969). *Iranians & Greeks in South Russia*, New York: Russell & Russell.
- Rudenko, S.I. (1952). *Gornoaltaiskiye nakhodki I skify*, Moscow-Leningrad: Izdatelstov ANSSSR (Scythia an period discoveries in the Altai mountains), from Koryakova, L, 2000, "Some Notes About the Material Culture of Eurasian Nomads", in Kurgans, Ritual Sites, and Settlements: Eurasian Bronze and Iron Age, Jeannine Davis-Kimble et al (eds), Oxford: Archeopress.
- Rudenko, S.I. (1970). *Frozen Tombs of Siberia: The Pazyryk Burials of Iron Age Horsemen*, London: J.M. Dent & Sons Ltd.
- Sagar, Krishna Chandra. (1992). *Foreign Influence on Ancient India*, New Delhi: Northern Book Centre.
- Stachelberg, R. V. (1898). *Bemerkungen Zur persichen sagesgeschichte*, WZKM, XII, s246, Anm1.
- Wikander, S. (1942). *Vayu, text and untersuchungen zur indo – Iranian religionsgeschichte*, I. Lunds.